

برنامه شماره ۸۱۸ گنج حضور

→ 818 ✨ 000

غزل اصلی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۰۸

آن شنیدی که خضر تخته کشتی بشکست؟ (۱)

تا که کشتی ز کفِ ظالمِ جبار برست

خضرِ وقتِ تو عشق است که صوفی ز شکست (۲)

صافی است و مثلِ درد به پستی بنشست

لذتِ فقر چو باده است که پستی جوید (۳)

که همه عاشقِ سجده است و تواضع سرِ مست

- (۴) تا بدانی که تکبر همه از بی‌مزه‌گی است
پس سزای متکبر سر بی‌ذوق بس است
- (۵) گریه شمع همه شب نه که از درد سر است
چون ز سر رست همه نور شد از گریه پرست
- (۶) کف هستی ز سر خم مدمغ برود
چون بگیرد قدح باده جان بر کف دست
- (۷) ماهیا هر چه تو را کام دل از بحر بجو
طمع خام مکن، تا نخلد کام ز شست
- (۸) بحر می‌غرود و می‌گوید کی امت آب
راست گوید، بر این مایده کس را گله هست؟

- (۹) دَم‌بِه‌دَمِ بَحْرِ دَلِّ و اُمَّتِ او در خوش و نوش
در خِطابَات و مُجَابَاتِ بَلِی اَنَد و اَلَّت
- (۱۰) نِی دَران بزم کس از دردِ دلی سرِ بگرفت
نِی دَران باغ و چمن پایِ کس از خارِ بخت
- (۱۱) هله خامُش، به خَموشِیت اسیران پَره‌ند
ز خَموشانَه تو ناطق و خاموشِ بخت
- (۱۲) لب فروبند چو دیدی که لبِ بستَه یار
دستِ شمشیرزنان را به چه تدبیرِ بخت

❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول (مطلع غزل):

→ 818 ✨ 001

آن شنیدی که خِضر تَخْتَهٗ کشتی بشکست؟ تا که کشتی ز کَفِ ظالمِ جَبَّارِ پَرست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۰۸)

* رستن: رها شدن، خلاص شدن



➤ آن شنیدی که خِضر تَخْتَهٗ کشتی بشکست؟
تا که کشتی ز کَفِ ظالمِ جَبَّارِ پَرست



➤ آن شنیدی که خِضر تَخْتَهٗ کشتی بشکست؟
تا که کشتی ز کَفِ ظالمِ جَبَّارِ پَرست

ایاتی از دو غزل دیوان شمس - در تبیین مفهوم شکل های "دایره مرکز همانیده" و "دایره مرکز عدم":

→ 818 ✨ 002

چو ما اندر میان آییم، او از ما گران گیرد چو ما از خود کران گیریم، او اندر میان باشد

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۷۷، بیت هفتم)

* کران جستن: دوری گزیدن از خلق، گوشه گرفتن



➤ چو ما اندر میان آییم، او از ما گران گیرد
چو ما از خود کران گیریم، او اندر میان باشد



➤ چو ما اندر میان آییم، او از ما گران گیرد
چو ما از خود کران گیریم، او اندر میان باشد

→ 818 ✨ 003

سجده کنم من ز جان، روی نهم من به خاک

گویم ازین‌ها همه عشقِ فلانی مرا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۷، بیت هشتم)



➤ سجده کنم من ز جان، روی نهم من به خاک

گویم ازین‌ها همه عشقِ فلانی مرا



➤ سجده کنم من ز جان، روی نهم من به خاک

گویم ازین‌ها همه عشقِ فلانی مرا

→ 818 ✨ 004

✚ عمر ابد پیش من هست زمانِ وصال

زانکه ننگجد درو هیچ زمانی مرا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۷، بیت نهم)



➤ عمر ابد پیش من هست زمانِ وصال

زانکه ننگجد درو هیچ زمانی مرا



➤ عمر ابد پیش من هست زمانِ وصال

زانکه ننگجد درو هیچ زمانی مرا

→ 818 ✨ 005

✚ عمر آوانی ست و وصل شربتِ صافی در آن

بی تو چه کار آیدم رنجِ آوانی مرا؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۷، بیت دهم)

* آوانی: جمع آئیه و اِناء به معنی ظروف و آبدانها



➤ عمر آوانی ست و وصل شربتِ صافی در آن

بی تو چه کار آیدم رنجِ آوانی مرا؟



➤ عمر آوانی ست و وصل شربتِ صافی در آن

بی تو چه کار آیدم رنجِ آوانی مرا؟

→ 818 ✨ 006

بیست هزار آرزو بود مرا پیش ازین در هوسش خود نماند هیچ آمانی مرا

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۷، بیت یازدهم)

* آمانی: جمع اُمنیّه به معنی امیدها و آرزوها



➤ بیست هزار آرزو بود مرا پیش ازین
در هوسش خود نماند هیچ آمانی مرا



➤ بیست هزار آرزو بود مرا پیش ازین
در هوسش خود نماند هیچ آمانی مرا

→ 818 ✕ 001



« مثلث همانش »

➤ آن شنیدی که خِضر تَخْتَهٗ کشتی بشکست؟
تا که کشتی ز کَفِ ظالمِ جَبَّارِ پَرست



« مثلث واهمانش »

➤ آن شنیدی که خِضر تَخْتَهٗ کشتی بشکست؟
تا که کشتی ز کَفِ ظالمِ جَبَّارِ پَرست



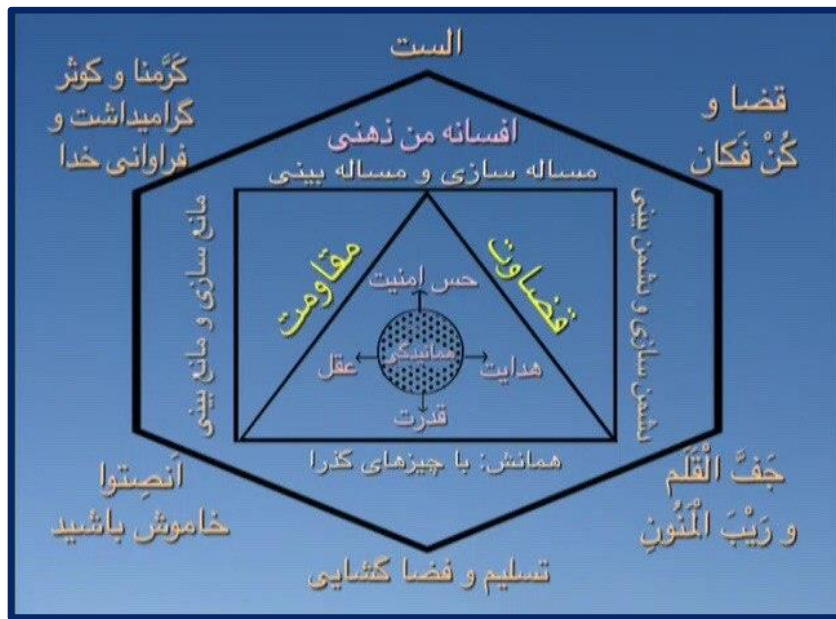
« مربع افسانه من ذهنی »

➤ آن شنیدی که خِضر تَخْتَهٗ کشتی بشکست؟
تا که کشتی ز کَفِ ظالمِ جَبَّارِ پَرست

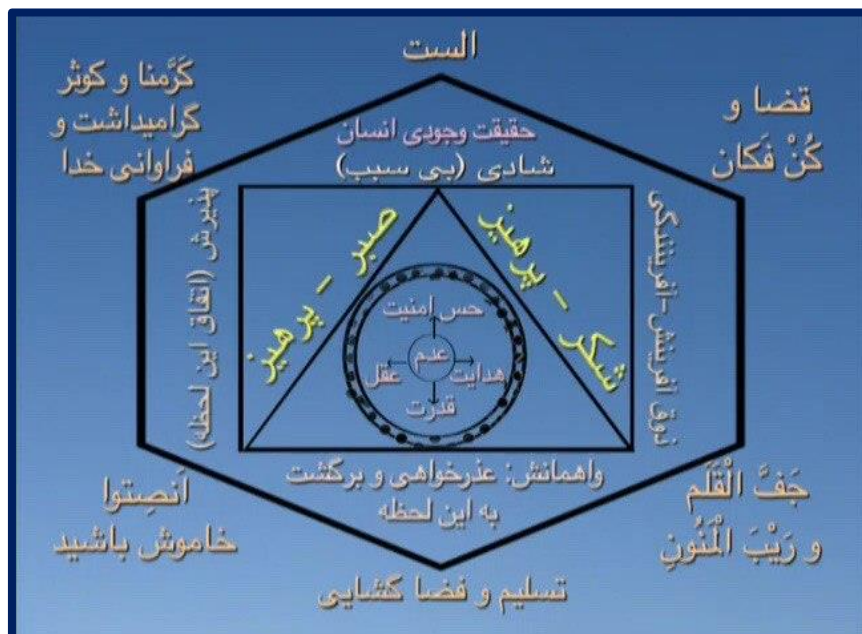


« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ آن شنیدی که خِضر تَخْتَهٗ کشتی بشکست؟
تا که کشتی ز کَفِ ظالمِ جَبَّارِ پَرست



➤ آن شنیدی که خِضْرُ تَخْتَهُ کشتی بشکست؟
تا که کشتی ز کَفِّ ظالمِ جَبَّارِ بَرَسَتْ



➤ آن شنیدی که خِضْرُ تَخْتَهُ کشتی بشکست؟
تا که کشتی ز کَفِّ ظالمِ جَبَّارِ بَرَسَتْ

❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول (مطلع غزل) - مجدد:

→ 818 ✨ 007

آن شنیدی که خِضَر تَخْتَهُ کشتی بشکست؟

تا که کشتی ز کَفِ ظالمِ جَبَّارِ پَرست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۰۸)

* رستن: رها شدن، خلاص شدن

→ 818 ✨ 008

«فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكَبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخْرَقَتْهَا لِتُغْرَقَ هَلْهَذَا لَقَدْ

جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا!»

«پس به راه افتادند تا به کشتی سوار شدند. کشتی را سوراخ کرد. گفت:

کشتی را سوراخ می‌کنی تا مردمش را غرقه سازی؟ کاری که می‌کنی

کاری سخت بزرگ و زشت است.»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۷۱)

* آیاتی از سوره کهف موضوع قصه «خضر و موسی» در تبیین مفهوم بیت مطلع غزل اصلی:

→ 818 ✨ 009

«فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا.»

«در آنجا بنده‌ای از بندگان ما را که رحمت خویش بر او ارزانی داشته بودیم و خود بدو دانش آموخته بودیم، بیافتند.»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۶۵)

→ 818 ✨ 010

«قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا؟»

«موسی گفتش: آیا با تو بیایم تا از آنچه به تو آموخته‌اند به من کمالی بیاموزی؟»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۶۶)

→ 818 ✨ 011

«قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا.»

«گفت: تو را شکیب همراهی با من نیست.»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۶۷)

→ 818 ✨ 012

«وَكَيفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا.»

«و چگونه در برابر چیزی که بدان آگاهی نیافته‌ای صبر خواهی کرد؟»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۶۸)

→ 818 ✨ 013

«قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا.»

«گفت: اگر خدا بخواهد، مرا صابر خواهی یافت آن چنان که در هیچ کاری تو را فرمانی نکنم.»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۶۹)

→ 818 ✨ 014

«قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا.»

«گفت: اگر از پی من می آیی، نباید که از من چیزی بپرسی تا من خود تو را از آن آگاه کنم.»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۷۰)

→ 818 ✨ 015

«فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرَقَ أَهْلُهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا!»

«پس به راه افتادند تا به کشتی سوار شدند. کشتی را سوراخ کرد. گفت: کشتی را سوراخ می کنی تا مردمش را غرقه سازی؟ کاری که می کنی کاری سخت بزرگ و زشت است.»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۷۱)

→ 818 ✨ 016

«قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا.»

«گفت: نگفتم که تو را شکیب همراهی با من نیست؟»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۷۲)

→ 818 ✨ 017

«قَالَ لَا تَأْخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تَرْهَقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا.»

«گفت: اگر فراموش کرده‌ام مرا بازخواست مکن و بدین اندازه بر من سخت

مگیر.»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۷۳)

→ 818 ✨ 018

«انْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ

شَيْئًا نُكْرًا.»

«و رفتند تا به پسری رسیدند، او را کشت، موسی گفت: آیا جان پاکی را بی آنکه

مرتکب قتلی شده باشی می‌کشی؟ مرتکب کاری زشت گردیدی»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۷۴)

→ 818 ✨ 019

«قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا.»

«گفت: نگفتم که تو را شکیب همراهی با من نیست؟»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۷۵)

→ 818 ✨ 020

«قَالَ إِنْ سَأَلْتِكِ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا.»

«گفت: اگر از این پس از تو چیزی پرسم با من همراهی مکن، که از جانب

من معذور باشی.»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۷۶)

→ 818 ✨ 021

«فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتِيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا

فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا.»

«پس برفتند تا به دهی رسیدند. از مردم آن ده طعامی خواستند. از میزبانی شان

سر برتافتند. آنجا دیواری دیدند که نزدیک بود فرو ریزد. دیوار را راست کرد.

موسی گفت: کاش در برابر این کار مزدی می خواستی.»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۷۷)

→ 818 ﴿ 022

«قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»

«گفت: اکنون زمان جدایی میان من و توست و تو را از راز آن کارها که تحمل‌شان را نداشتی آگاه می‌کنم.»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۷۸)

→ 818 ﴿ 023

«أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا.»

«اما آن کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند. خواستم معیوبش کنم، زیرا در آن سوترشان پادشاهی بود که کشتیها را به غصب می‌گرفت.»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۷۹)

→ 818 ﴿ 024

«وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا.»

«اما آن پسر، پدر و مادرش مؤمن بودند. ترسیدیم که آن دو را به عصیان و کفر دراندازد.»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۸۰)

→ 818 ﴿ 024

﴿فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً وَأَقْرَبَ رُحْمًا﴾

«خواستیم تا در عوض او پروردگارشان چیزی نصیبشان سازد به پاکی بهتر از او و به مهربانی نزدیکتر از او.»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۸۱)

→ 818 ﴿ 025

﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ

أَبُوهُمَا صَالِحًا فَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ

رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾

«اما دیوار از آن دو پسر یتیم از مردم این شهر بود. در زیرش گنجی بود، از آن پسران، پدرشان مردی صالح بود. پروردگار تو میخواست آن دو به حد رشد رسند و گنج خود را بیرون آرند. و من این کار را به میل خود نکردم. رحمت پروردگارت بود. این است راز آن سخن که گفتم: تو را شکیب آن نیست.»

(قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۸۲)

* بریده‌ای از دفتر اول مثنوی - در تبیین مفهوم کلیت و بیت مطلع غزل اصلی:

→ 818 ✨ 026

گفت طوطی: کو به فِعلَم پند داد 
که: رَهَا کُن لُطْفِ آواز و وِداد


(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۰) * وِداد: دوستی و محبت

→ 818 ✨ 027

ز آنکه آواز تو را در بند کرد 
خویشتن، مُرده پی این پند کرد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۱)

→ 818 ✨ 028

یعنی: ای مُطْرِب شده با عام و خاص 
مُرده شو چون من، که تا یابی خلاص

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۲)

→ 818 ✨ 029

دانه باشی، مرغکانت بر چند 
غنچه باشی، کودکانت بر کنند

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۳)

→ 818 ✨ 030

دانه پنهان کن، به کلی دام شو 
غنچه پنهان کن، گیاه بام شو

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۴)

* گیاه بام: کنایه از کسی یا چیزی که مورد توجه نباشد.

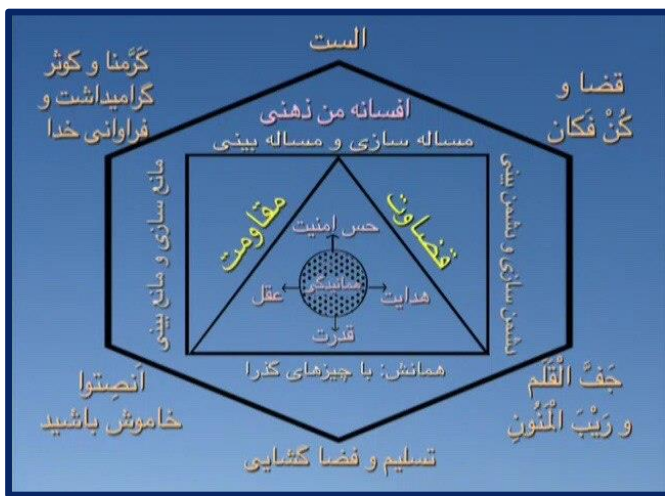
→ 818 ✨ 031

هر که داد او، حُسنِ خود را در مَزاد

صد قضایِ بد، سویِ او رو نهاد

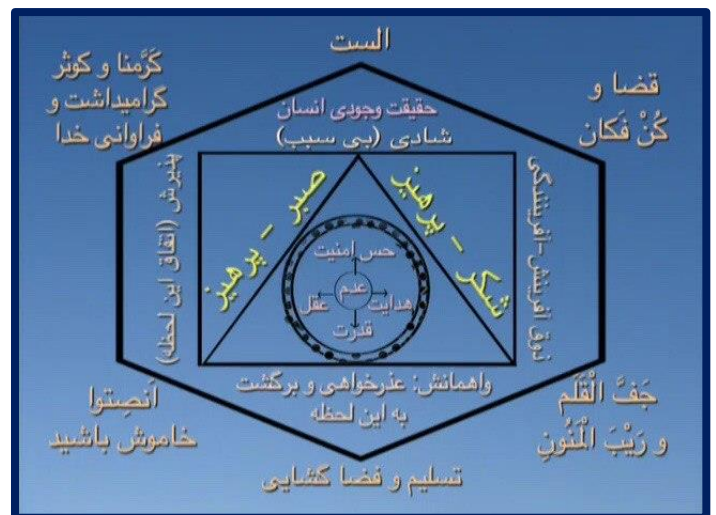
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۵)

* مَزاد: مزایده و به معرض فروش گذاشتن



➤ هر که داد او، حُسنِ خود را در مَزاد

صد قضایِ بد، سویِ او رو نهاد



➤ هر که داد او، حُسنِ خود را در مَزاد

صد قضایِ بد، سویِ او رو نهاد

→ 818 ✨ 032

حیله‌ها و خشم‌ها و رشک‌ها
بر سرش ریزد چو آب از مشک‌ها
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۶)

→ 818 ✨ 033

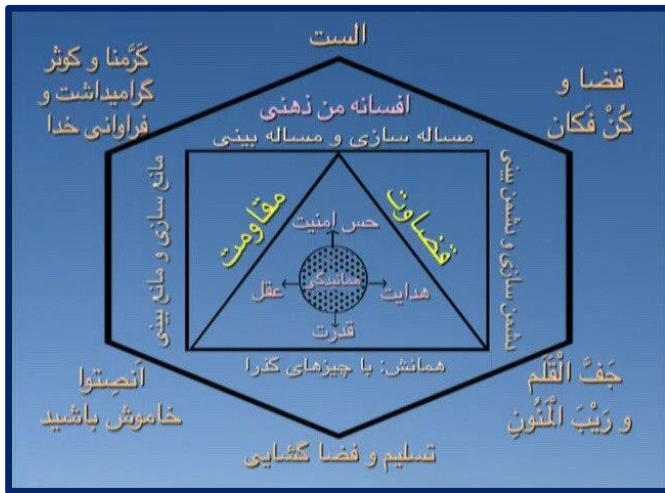
دشمنان، او را ز غیرت می‌درند
دوستان هم، روزگارش می‌برند
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۷)

→ 818 ✨ 034

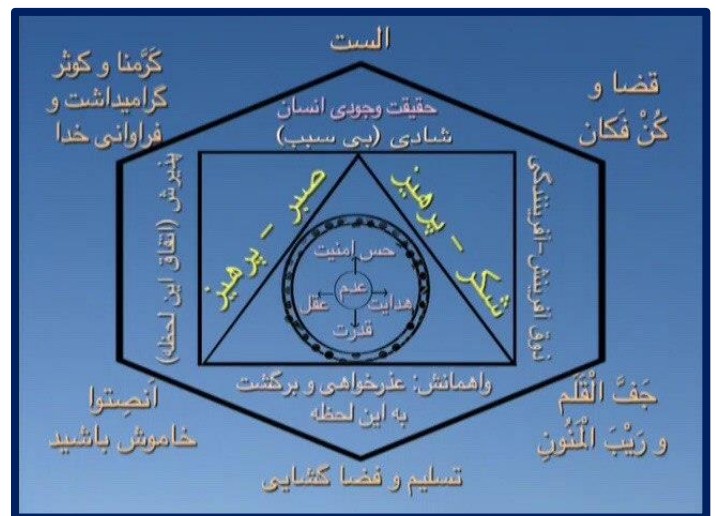
آنکه غافل بود از کشت و بهار
او چه داند قیمت این روزگار؟
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۸)

در پناه لطف حق باید گریخت کو هزاران لطف، بر ارواح ریخت

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۹)



➤ در پناه لطف حق باید گریخت
کو هزاران لطف، بر ارواح ریخت



➤ در پناه لطف حق باید گریخت
کو هزاران لطف، بر ارواح ریخت

* ابیات دیگری از دفترهای اول و سوم مثنوی - در تبیین مفهوم کلیت و بیت مطلع غزل اصلی:

→ 818 ✨ 036

دوست دارد یار، این آشتگی

کوشش بیهوده به از خفتگی

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۱۹)

→ 818 ✨ 037

آنکه او شاه است، او بی کار نیست

نال، از وی طرفه، کو بیمار نیست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۲۰)

* طرفه: شگفتی آور، عجیب

→ 818 ✨ 038

بهر این فرمود رحمان ای پسر:

كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنِ اِي پسر

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۲۱)

* ای پسر معنوی، برای همین است که حضرت رحمان فرمود:

او در هر روز به کاری است.

→ 818 ✨ 039

اندرین ره، می تراش و می خراش 

تا دمِ آخر، دمی فارغ مباش

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۲۲)

→ 818 ✨ 040

◀ در طلب زن دایماً تو هر دو دست

که طلب در راه، نیکو رهبر است

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۷۹)

→ 818 ✨ 041

◀ لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب

سوی او می غیژ و او را می طلب

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۰)

→ 818 ✨ 042

تا دمِ آخر، دمی آخر بُود 

که عنایت با تو صاحب سِر بُود

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۲۳)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دوم:

→ 818 ✨ 043

خَضِرِ وقتِ تو عشق است که صوفی ز شکست صافی است و مَثَلِ دُرد به پستی بنِشست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۰۸)

* دُرد: آنچه از مایعات مخصوصاً شراب ته نشین

* خَضِر: سبز؛ جای بسیار سبزناک

شود و در ته ظرف جا بگیرد؛ لرد



➤ خَضِرِ وقتِ تو عشق است که صوفی ز شکست
صافی است و مَثَلِ دُرد به پستی بنِشست



➤ خَضِرِ وقتِ تو عشق است که صوفی ز شکست
صافی است و مَثَلِ دُرد به پستی بنِشست

❖ غزل اصلی برنامه - بیت سوم:

→ 818 ✨ 044

لذتِ فقرِ چو باده‌ست که پستی جوید که همه عاشقِ سجده‌ست و تواضعِ سرِ مست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۰۸)



➤ لذتِ فقرِ چو باده‌ست که پستی جوید
که همه عاشقِ سجده‌ست و تواضعِ سرِ مست



➤ لذتِ فقرِ چو باده‌ست که پستی جوید
که همه عاشقِ سجده‌ست و تواضعِ سرِ مست

❖ غزل اصلی برنامه - بیت چهارم:

→ 818 ✨ 045

تا بدانی که تکبر همه از بی مزه گی ست
پس سزای متکبر سر بی ذوق بس است

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۰۸)



➤ تا بدانی که تکبر همه از بی مزه گی ست
پس سزای متکبر سر بی ذوق بس است



➤ تا بدانی که تکبر همه از بی مزه گی ست
پس سزای متکبر سر بی ذوق بس است

❖ غزل اصلی برنامه - بیت پنجم:

→ 818 ✨ 046

گریه شمع همه شب نه که از دردِ سر است
چون ز سر رست همه نور شد از گریه پرست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۰۸)



➤ گریه شمع همه شب نه که از دردِ سر است
چون ز سر رست همه نور شد از گریه پرست



➤ گریه شمع همه شب نه که از دردِ سر است
چون ز سر رست همه نور شد از گریه پرست

❖ غزل اصلی برنامه - بیت ششم:

→ 818 ✨ 047

کَفِ هَسْتی زِ سَرِ خُمِّ مُدَمَّغِ بَرُودِ چون بگیری قَدَحِ بادۀِ جانِ بر کَفِ دست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۰۸)

* مُدَمَّغ: کسی که به مغزش آسیب رسیده باشد؛ احمق

* قَدَح: کاسه بزرگ؛ پیاله



➤ کَفِ هَسْتی زِ سَرِ خُمِّ مُدَمَّغِ بَرُودِ
چون بگیری قَدَحِ بادۀِ جانِ بر کَفِ دست



➤ کَفِ هَسْتی زِ سَرِ خُمِّ مُدَمَّغِ بَرُودِ
چون بگیری قَدَحِ بادۀِ جانِ بر کَفِ دست

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هفتم:

→ 818 ✨ 048

ماهیا هر چه تو را کامِ دل از بحرِ بجو طمعِ خام مکن، تا نَخَلد کام ز شست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۰۸)

* بحر: دریا * خلیدن: فرورفتن چیزی باریک و نوک تیز، مانند خار، سوزن، یا سیخ در بدن یا چیز دیگر.



➤ ماهیا هر چه تو را کامِ دل از بحرِ بجو
طمعِ خام مکن، تا نَخَلد کام ز شست



➤ ماهیا هر چه تو را کامِ دل از بحرِ بجو
طمعِ خام مکن، تا نَخَلد کام ز شست

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هشتم:

→ 818 ✨ 049

بحر می غُرْد و می گوید کی اُمّتِ آب راست گوید، بر این مایده کس را گِلِه هست؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۰۸)

* مایده: خوردنی، خوان، سفره



➤ بحر می غُرْد و می گوید کی اُمّتِ آب
راست گوید، بر این مایده کس را گِلِه هست؟



➤ بحر می غُرْد و می گوید کی اُمّتِ آب
راست گوید، بر این مایده کس را گِلِه هست؟

❖ غزل اصلی برنامه - بیت نهم:

→ 818 ❖ 050

دم به دم بحر دل و اُمّتِ او در خوش و نوش در خطابات و مُجاباتِ بلی آند و اَلست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۰۸)

* مُجابات: شعرهایی که شاعری در جواب شعر شاعر دیگر سروده باشد.

* اَلست: زمانی که ابتدا ندارد.



➤ دم به دم بحر دل و اُمّتِ او در خوش و نوش
در خطابات و مُجاباتِ بلی آند و اَلست



➤ دم به دم بحر دل و اُمّتِ او در خوش و نوش
در خطابات و مُجاباتِ بلی آند و اَلست

→ 818 ❖ 051

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ
قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.»

«و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می دهیم. تا در روز قیامت نگوید که ما از آن بی خبر بودیم.»

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۲)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دهم:

→ 818 ✨ 052

نی دران بزم کس از دردِ دلی سر بگرفت نی دران باغ و چمن پایِ کس از خارِ بخت

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۰۸)

* خستن: زخمی شدن؛ آزرده شدن



➤ نی دران بزم کس از دردِ دلی سر بگرفت
نی دران باغ و چمن پایِ کس از خارِ بخت



➤ نی دران بزم کس از دردِ دلی سر بگرفت
نی دران باغ و چمن پایِ کس از خارِ بخت

❖ غزل اصلی برنامه - بیت یازدهم:

→ 818 ✨ 053

هله خامش، به خموشیت اسیران بره‌ند ز خموشانه تو ناطق و خاموش بجست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۰۸)

* جستن: خیز کردن؛ رهایی یافتن

* خموشانه: حالت سکوت و خاموشی



➤ هله خامش، به خموشیت اسیران بره‌ند
ز خموشانه تو ناطق و خاموش بجست



➤ هله خامش، به خموشیت اسیران بره‌ند
ز خموشانه تو ناطق و خاموش بجست

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دوازدهم (مقطع غزل):

→ 818 ✨ 054

لب فروبند چو دیدی که لبِ بسته یار دستِ شمشیرزان را به چه تدبیر بپست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۰۸)



➤ لب فروبند چو دیدی که لبِ بسته یار
دستِ شمشیرزان را به چه تدبیر بپست



➤ لب فروبند چو دیدی که لبِ بسته یار
دستِ شمشیرزان را به چه تدبیر بپست

بریده دیگری از دفتر اول مثنوی - در تبیین قصه «خضر و موسی» و مفهوم کلی غزل اصلی:

→ 818 ✨ 054

گر خضر در بحر کشتی را شکست صد دُرستی در شکستِ خضر هست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۶)



➤ گر خضر در بحر کشتی را شکست
صد دُرستی در شکستِ خضر هست



➤ گر خضر در بحر کشتی را شکست
صد دُرستی در شکستِ خضر هست

→ 818 ✕ 055

وَهْمِ موسی با همه نور و هنر شد از آن محبوب، تو بی پر، مَپر

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷)

* مَحجوب: در پرده پوشیده شده، پنهان



➤ وَهْمِ موسی با همه نور و هنر
شد از آن محبوب، تو بی پر، مَپر



➤ وَهْمِ موسی با همه نور و هنر
شد از آن محبوب، تو بی پر، مَپر

→ 818 ✨ 056

آن گل سرخ است تو خوش مخوان ✨ مستِ عقل است او، تو مجنونش مخوان

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸)



➤ آن گل سرخ است تو خوش مخوان
مستِ عقل است او، تو مجنونش مخوان



➤ آن گل سرخ است تو خوش مخوان
مستِ عقل است او، تو مجنونش مخوان

→ 818 ✨ 057

گر بُدی خونِ مسلمان، کامِ او

کافرَم گر بُردمی من، نامِ او

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹)



➤ گر بُدی خونِ مسلمان، کامِ او
کافرَم گر بُردمی من، نامِ او



➤ گر بُدی خونِ مسلمان، کامِ او
کافرَم گر بُردمی من، نامِ او

→ 818 ✨ 058

می بلرزد عرش از مدح شقی بدگمان گردد ز مدحش متقی

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۰)

* مدح: ستایش * شقی: ظالم، ستمگر، بدبخت

* متقی: باتقوا؛ پرهیزکار و پارسا



➤ می بلرزد عرش از مدح شقی
بدگمان گردد ز مدحش متقی



➤ می بلرزد عرش از مدح شقی
بدگمان گردد ز مدحش متقی

→ 818 ✨ 059

«إِذَا مَدَحَ الْفَاسِقُ غَضِبَ الرَّبُّ وَاهْتَزَّ لِذَلِكَ الْعَرْشُ.»

«هر گاه شخص تبهکار مورد ستایش قرار گیرد، خداوند خشم آرد و از خشم او عرش بلرزد.»

(حدیث)

→ 818 ✕ 060

شاه بود و شاهِ بس آگاه بود خاص بود و خاصه الله بود

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۱)



➤ شاه بود و شاهِ بس آگاه بود
خاص بود و خاصه الله بود



➤ شاه بود و شاهِ بس آگاه بود
خاص بود و خاصه الله بود

→ 818 ✨ 061

آن کسی را کِش چنین شاهی گُشد

سوی بخت و بهترین جاهی گُشد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۲)



➤ آن کسی را کِش چنین شاهی گُشد
سوی بخت و بهترین جاهی گُشد



➤ آن کسی را کِش چنین شاهی گُشد
سوی بخت و بهترین جاهی گُشد

→ 818 ✨ 062

گر ندیدی سودِ او در قهرِ او کی شدی آن لطفِ مُطلق، قهرِ جو؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۳)



➤ گر ندیدی سودِ او در قهرِ او
کی شدی آن لطفِ مُطلق، قهرِ جو؟



➤ گر ندیدی سودِ او در قهرِ او
کی شدی آن لطفِ مُطلق، قهرِ جو؟

→ 818 ✨ 063

بچه می لرزد از آن نیشِ حَجام مادرِ مُشْفِقِ در آن غم، شاد کام

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۴)

* حَجام: حجامت کننده * مُشْفِق: مهربان، دلسوز



➤ بچه می لرزد از آن نیشِ حَجام
مادرِ مُشْفِقِ در آن غم، شاد کام



➤ بچه می لرزد از آن نیشِ حَجام
مادرِ مُشْفِقِ در آن غم، شاد کام

→ 818 ✨ 064

نیم جان بستاند و صد جان دهد آنکه در وهمت نیاید، آن دهد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۵)

* نیم جان: جان انسانی که بر اثر مجاهدت و تربیت درست به نور معرفت روشن نگشته و به مراتب کمال نرسیده است؛ جانی خسته و فرسوده. * وهم: خیال، تصور، گمان



➤ نیم جان بستاند و صد جان دهد
آنکه در وهمت نیاید، آن دهد



➤ نیم جان بستاند و صد جان دهد
آنکه در وهمت نیاید، آن دهد

→ 818 ✨ 065

«أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»
(برای بندگان شایسته ام چنان پاداشی فراهم آرم که نه چشمی آنرا دیده و نه گوشی آنرا شنیده و نه بر قلب احدی از آدمیان خطور کرده است.)

(حدیث)

→ 818 ✨ 066

تو قیاس از خویش می‌گیری ولیک دورِ دور افتاده‌ای، بنگر تو نیک

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶)



➤ تو قیاس از خویش می‌گیری ولیک
دورِ دور افتاده‌ای، بنگر تو نیک



➤ تو قیاس از خویش می‌گیری ولیک
دورِ دور افتاده‌ای، بنگر تو نیک

✽ چهار بیت کلیدی از دفتر اول مثنوی - در تبیین مفهوم کلی و بیت اول غزل اصلی:

→ 818 ✽ 067

آنکه از حق یابد او وحی و جواب

هرچه فرماید بوَدِ عینِ صواب

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۵)

* صواب: راستی و درستی، حق



➤ آنکه از حق یابد او وحی و جواب
هرچه فرماید بوَدِ عینِ صواب



➤ آنکه از حق یابد او وحی و جواب
هرچه فرماید بوَدِ عینِ صواب

→ 818 ✨ 068

آنکه جان بخشد اگر بکشد، رواست نایب است و دستِ او دستِ خداست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۶)



➤ آنکه جان بخشد اگر بکشد، رواست
نایب است و دستِ او دستِ خداست



➤ آنکه جان بخشد اگر بکشد، رواست
نایب است و دستِ او دستِ خداست

→ 818 ✨ 069

«إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ
نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنَّا أَجْرًا عَظِيمًا.»

«آنان که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند. دست خدا بالای
دستهایشان است. و هر که بیعت را بشکند، به زیان خود شکسته است. و هر که بدان بیعت که
با خدا بسته است وفا کند، او را مزدی کرامند دهد.»

(قرآن کریم، سوره فتح (۴۸)، آیه ۱۰)

→ 818 ✨ 070

همچون اسماعیل، پیشش سرِ بنه شاد و خندان پیش تیغش جان بده

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۷)



➤ همچون اسماعیل، پیشش سرِ بنه
شاد و خندان پیش تیغش جان بده



➤ همچون اسماعیل، پیشش سرِ بنه
شاد و خندان پیش تیغش جان بده

→ 818 ✨ 071

تا بماند جانت خندان تا ابد

همچون جانِ پاکِ احمد با احد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۸)



➤ تا بماند جانت خندان تا ابد
همچون جانِ پاکِ احمد با احد



➤ تا بماند جانت خندان تا ابد
همچون جانِ پاکِ احمد با احد

بریده‌ای از دفتر پنجم مثنوی – در تبیین کلیدواژه «خضر و موسی» و مفهوم کلی غزل اصلی: *

→ 818 072

جان فدا کردن برای صیدِ غیر
کفر مطلق دان و نومیدی ز خیر
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۱۱)

→ 818 073

هین مشو چون قند پیش طوطیان
بلک زهری شو شو آمن از زبان
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۱۲)

→ 818 074

یا برای شادباشی در خطاب
خویش چون مُردار کن پیش کلاب
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۱۳)

* شادباش: کلمه تحسین به جای تبریک و تهنیت. امر به شاد بودن یعنی خوش باش، آفرین
* کلاب: سگان، جمع کلب

→ 818 ✨ 075

پس خضر گشتی برای این شکست تا که آن گشتی ز غاصب باز رست

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۱۴)

* غاصب: غصب کننده، ستمگر



➤ پس خضر گشتی برای این شکست
تا که آن گشتی ز غاصب باز رست



➤ پس خضر گشتی برای این شکست
تا که آن گشتی ز غاصب باز رست

→ 818 ✨ 076

فقر، فخری بهر آن آمد سنی تا ز طمّاعان گریزم در غنی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۱۵)

* فخر: مایه افتخار و سربلندی

* سنی: عالی مرتبه، والا، رفیع

* طمّاع: حریص، پر طمع، آزمند



➤ فقر، فخری بهر آن آمد سنی
تا ز طمّاعان گریزم در غنی



➤ فقر، فخری بهر آن آمد سنی
تا ز طمّاعان گریزم در غنی

→ 818 ✨ 077

گنج‌ها را در خرابی زان نهند تا ز حرصِ اهلِ عُمران وا رهند

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۱۶)

* اهلِ عمران: مردمِ دنیاپرست



➤ گنج‌ها را در خرابی زان نهند
تا ز حرصِ اهلِ عُمران وا رهند



➤ گنج‌ها را در خرابی زان نهند
تا ز حرصِ اهلِ عُمران وا رهند

→ 818 ✨ 078

پرنتانی کند، رو خلوت گزین تا نگردي جمله خرج آن و این

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۱۷)



➤ پرنتانی کند، رو خلوت گزین
تا نگردي جمله خرج آن و این



➤ پرنتانی کند، رو خلوت گزین
تا نگردي جمله خرج آن و این

→ 818 ✨ 079

زان که تو هم لقمه‌ای هم لقمه‌خوار آکل و مأکول ای جان هوش دار

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۱۸)

* آکل: خورنده * مأکول: خورده شده



➤ زان که تو هم لقمه‌ای هم لقمه‌خوار
آکل و مأمور ای جان هوش دار



➤ زان که تو هم لقمه‌ای هم لقمه‌خوار
آکل و مأمور ای جان هوش دار

بریده‌ای از دفتر اول مثنوی - در تبیین مفهوم «شکسته شدن کشتی من ذهنی»:

→ 818 ✨ 080

راه جان، مر جسم را ویران کند بعد از آن ویرانی آبادان کند

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۶)



➤ راه جان، مر جسم را ویران کند
بعد از آن ویرانی آبادان کند



➤ راه جان، مر جسم را ویران کند
بعد از آن ویرانی آبادان کند

→ 818 ✕ 081

کرد ویران خانه بهر گنج زر وز همان گنجش کند معمورتر

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۷)

* معمور: تعمیر شده، آباد شده



➤ کرد ویران خانه بهر گنج زر
وز همان گنجش کند معمورتر



➤ کرد ویران خانه بهر گنج زر
وز همان گنجش کند معمورتر

→ 818 ✨ 082

آب را بُرید و جو را پاک کرد بعد از آن در جو روان کرد آب خورد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۸)



➤ آب را بُرید و جو را پاک کرد
بعد از آن در جو روان کرد آب خورد



➤ آب را بُرید و جو را پاک کرد
بعد از آن در جو روان کرد آب خورد

→ 818 ✨ 083

ای بسا سرمست نار و نار جو خویشن را نور مطلق داند او

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۶)

→ 818 ✨ 084

گرچه خود را بس شکسته بیند او آب صافی دان و سرگین زیر جو

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۷)

* سرگین: مدفوع چهارپایان

→ 818 ✨ 085

پوست را بشکافت و پیکان را کشید پوست تازه بعد از آتش بردمید

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۹)

* بردمیدن: رویدن و سبز شدن



➤ پوست را بشکافت و پیکان را کشید
پوست تازه بعد از آتش بردمید



➤ پوست را بشکافت و پیکان را کشید
پوست تازه بعد از آتش بردمید

→ 818 ✨ 086

قلعه ویران کرد و از کافر ستد بعد از آن بر ساختش صد بُرج و سد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۰)

* ستاندن: گرفتن چیزی از کسی



➤ قلعه ویران کرد و از کافر ستد
بعد از آن بر ساختش صد بُرج و سد



➤ قلعه ویران کرد و از کافر ستد
بعد از آن بر ساختش صد بُرج و سد

→ 818 ✨ 087

کارِ بی چون را که کیفیت نهد؟ این که گفتم هم ضرورت می دهد

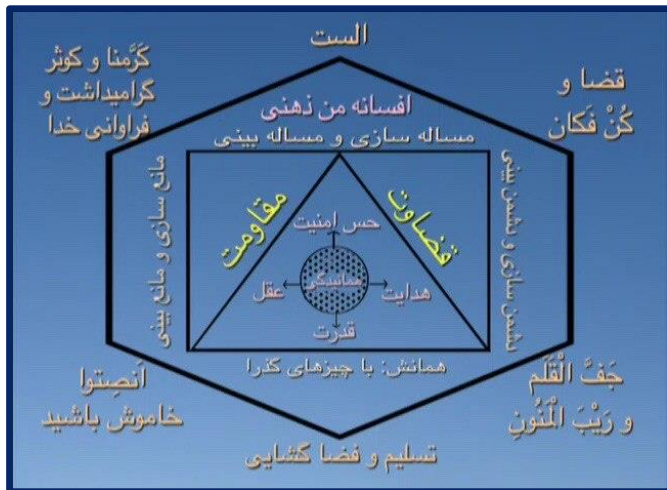
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۱)



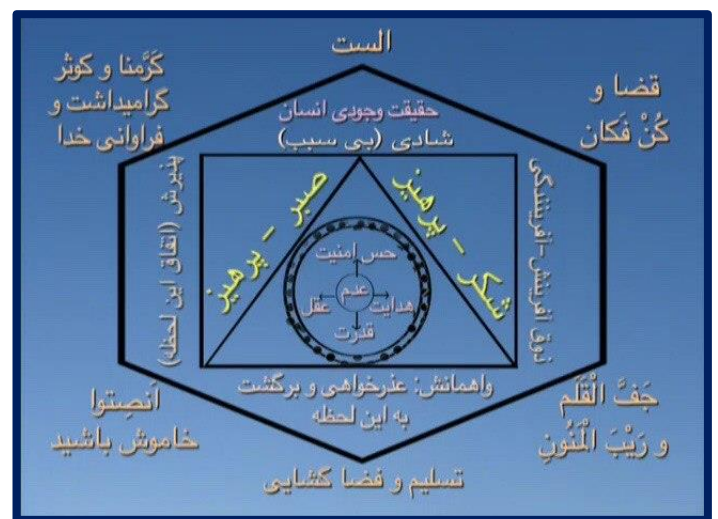
➤ کارِ بی چون را که کیفیت نهد؟
این که گفتم هم ضرورت می دهد



➤ کارِ بی چون را که کیفیت نهد؟
این که گفتم هم ضرورت می دهد



➤ کار بی چون را که کیفیت نهد؟
این که گفتم هم ضرورت می دهد



➤ کار بی چون را که کیفیت نهد؟
این که گفتم هم ضرورت می دهد

→ 818 ✕ 088

گه چنین بنماید و گه ضدِ این جُز که حیرانی نباشد کارِ دین

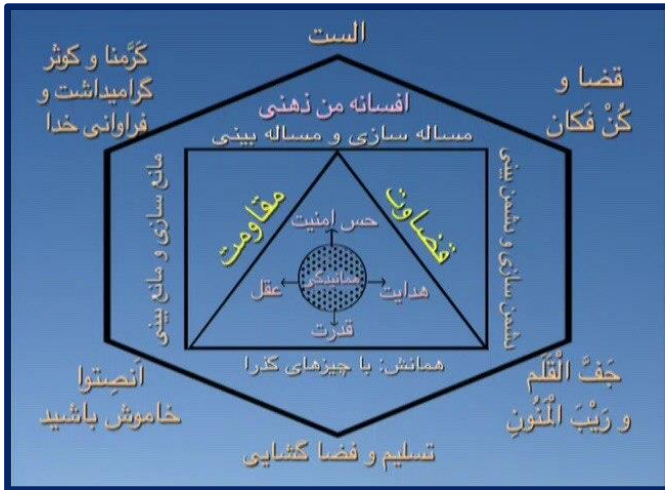
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۲)



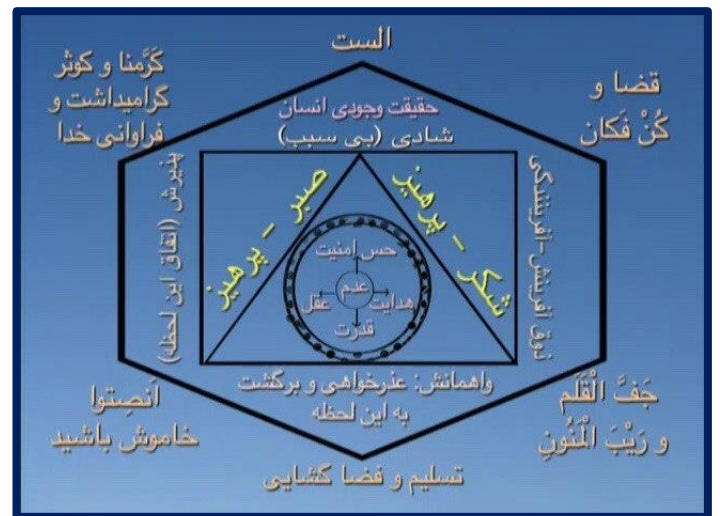
➤ گه چنین بنماید و گه ضدِ این
جُز که حیرانی نباشد کارِ دین



➤ گه چنین بنماید و گه ضدِ این
جُز که حیرانی نباشد کارِ دین



➤ گه چنین بنماید و گه ضدِ این
جز که حیرانی نباشد کارِ دینِ



➤ گه چنین بنماید و گه ضدِ این
جز که حیرانی نباشد کارِ دینِ

نی چنان حیران که پشتش سویِ اوست

بل چنان حیران و غرق و مستِ دوست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۳)



► نی چنان حیران که پشتش سویِ اوست
بل چنان حیران و غرق و مستِ دوست



► نی چنان حیران که پشتش سویِ اوست
بل چنان حیران و غرق و مستِ دوست

آن یکی را روی او شد روی دوست و آن یکی را روی او خود، روی اوست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۴)



➤ آن یکی را روی او شد روی دوست
و آن یکی را روی او خود، روی اوست



➤ آن یکی را روی او شد روی دوست
و آن یکی را روی او خود، روی اوست

روی هر یک می نگر، می دار پاس بوکه گردی تو ز خدمت رُشناس

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۵)

* بوکه: شاید، مگر



➤ روی هر یک می نگر، می دار پاس
بوکه گردی تو ز خدمت رُشناس



➤ روی هر یک می نگر، می دار پاس
بوکه گردی تو ز خدمت رُشناس

چون بسی ابلیسِ آدم‌روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۶)



➤ چون بسی ابلیسِ آدم‌روی هست
پس به هر دستی نشاید داد دست



➤ چون بسی ابلیسِ آدم‌روی هست
پس به هر دستی نشاید داد دست

بریده‌ای از دفتر چهارم مثنوی - در تبیین مفهوم «شکسته شدن کشتی من ذهنی»:

→ 818 ✕ 093

در جهان هر چیز چیزی می‌گشَد

کفر کافر را و مُرشد را رَشَد

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۳۳)

* رَشَد: هدایت، به راه راست رفتن



➤ در جهان هر چیز چیزی می‌گشَد
کفر کافر را و مُرشد را رَشَد



➤ در جهان هر چیز چیزی می‌گشَد
کفر کافر را و مُرشد را رَشَد

→ 818 ✨ 094

کهربا هم هست و مغناطیس هست تا تو آهن، یا گهی، آبی به شست

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۳۴)

* شست: قلاب ماهیگیری، دام



➤ کهربا هم هست و مغناطیس هست
تا تو آهن، یا گهی، آبی به شست



➤ کهربا هم هست و مغناطیس هست
تا تو آهن، یا گهی، آبی به شست

→ 818 ✨ 095

بُرد مغناطیست، آر تو آهنی ✨

ور گهی، بر گهربا بر می تنی

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۳۵)



➤ بُرد مغناطیست، آر تو آهنی
ور گهی، بر گهربا بر می تنی



➤ بُرد مغناطیست، آر تو آهنی
ور گهی، بر گهربا بر می تنی

→ 818 ✨ 096

آن یکی چون نیست با آخیار، یار

لاجرم شد پهلوی فُجّار، جار

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۳۶)

* فُجّار: تباہکاران، جمع فاجر

* آخیار: جمع خیر، برگزیدگان، نیکوتران

* جار: همسایه، جمع: جیران



➤ آن یکی چون نیست با آخیار، یار
لاجرم شد پهلوی فُجّار، جار



➤ آن یکی چون نیست با آخیار، یار
لاجرم شد پهلوی فُجّار، جار

→ 818 ✨ 097

هست موسی پیش قِبَطی بس دَمیم ✨ هست هامان پیش سِبَطی بس رَجیم

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۳۷)

* دَمیم: نکوهیده، زشت، ناپسند
* رَجیم: مطرود، ملعون
* سِبَطی: قوم موسی



➤ هست موسی پیش قِبَطی بس دَمیم
هست هامان پیش سِبَطی بس رَجیم



➤ هست موسی پیش قِبَطی بس دَمیم
هست هامان پیش سِبَطی بس رَجیم

→ 818 ✨ 098

جانِ هامانِ جاذبِ قبطی شده ✨

جانِ موسی طالبِ سبطی شده

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۳۸)



➤ جانِ هامانِ جاذبِ قبطی شده
جانِ موسی طالبِ سبطی شده



➤ جانِ هامانِ جاذبِ قبطی شده
جانِ موسی طالبِ سبطی شده

→ 818 ✨ 099

معدۀ خَر که کشد در اجْتِذاب معدۀ آدمِ جذوبِ گندمِ آب

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۳۹)

* اجْتِذاب: جذب کردن، به سوی خود کشیدن

* جَذوب: بسیار گشوده، بسیار جذب کننده



➤ معدۀ خَر که کشد در اجْتِذاب
معدۀ آدمِ جذوبِ گندمِ آب



➤ معدۀ خَر که کشد در اجْتِذاب
معدۀ آدمِ جذوبِ گندمِ آب

→ 818 ✨ 100

گر تو شناسی کسی را از ظلام بنگر او را گوش سازیده‌ست امام

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۴۰)

* ظلام: تاریکی



➤ گر تو شناسی کسی را از ظلام
بنگر او را گوش سازیده‌ست امام



➤ گر تو شناسی کسی را از ظلام
بنگر او را گوش سازیده‌ست امام

→ 818 ✨ 101

زین بدن اندر عذابی ای بشر مرغِ روحِ بسته با جنسی دگر

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۴۲)

پایان اشعار برنامه شماره ۸۱۸